
یادداشت‌های علم

متن کامل

جلد اول

از ۴۷/۱۱/۲۴ تا ۴۸/۱۲/۲۹

ویراستار علینقی عالیخانی



انتشارات معین

فهرست مطالب

۵	یادداشت ناشر
۱۱	دبیاچه ویراستار
۲۳	فصل اول: امیر بیرجند
۶۱	فصل دوم: سال‌های واپسین شاهنشاهی
۱۳۰	یادداشت‌های عَلم: بهمن و اسفند ۱۳۴۷
۱۵۳	یادداشت‌های عَلم: سال ۱۳۴۸

فهرست مطالب

۵	یادداشت‌های علم ۱۳۴۹
۲۰۵	یادداشت‌های توضیحی ۱۳۵۱
۲۰۷	یادداشت‌های علم ۱۳۵۱

فهرست مطالب

۵ یادداشت‌های توضیحی ۱۳۵۲
۱۱ یادداشت‌های علم ۱۳۵۲

فهرست مندرجات

۵ یادداشت توضیحی سال ۱۳۵۳

۱۵ یادداشت‌های ۱۳۵۳

فهرست مندرجات

- ۴ به یاد بانو ملک تاج علم
- ۵ یادداشت توضیحی سال ۱۳۵۴
- ۱۶ یادداشت‌های ۱۳۵۴

فهرست مندرجات

۷	۱۳۵۵-۵۶	سال‌های توضیحی
۱۹	۱۳۵۵	یادداشت‌های
۴۰۱	۱۳۵۶	یادداشت‌های

فهرست

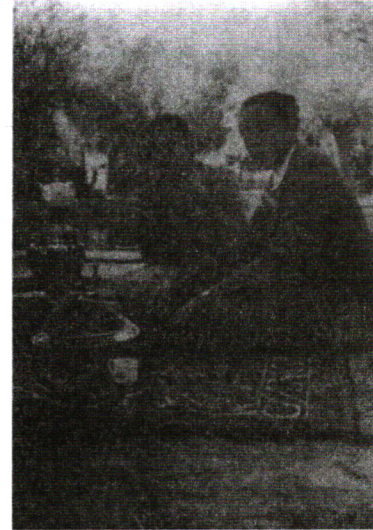
۷	یادداشت توضیحی.....
۳۱	سال ۱۳۴۶.....
۳۱۹	سال ۱۳۴۷.....

فصل اول

امیر بیرجند

در پاییز ۱۳۵۶ (۱۹۷۷) با علم و همسرش به بیرجند رفتم و برای نخستین بار با طبیعت خشک و بیابانی این منطقه که بارها وصفش را شنیده بودم آشنا شدم. علم ماه‌های واپسین عمر خود را می‌گذراند و گویی این بازدید برایش گونه‌ای خداحافظی بود. به بهانه شکار کبک ترتیبی داده بود که دو شب را در بیابان به سر بریم و هرچند دیگر توان راهپیمایی و تیراندازی نداشت، از گردش در زادگاه خود لذت می‌برد. با شور فراوانی بیابان‌های پر خار و کوه‌های کبود دوردست را که در هر گوشه‌ای از آن خاطره‌ای از خود یا پدرانش نهفته بود به من نشان می‌داد. با آن که می‌دانست بیماری سرطان خون، او را روز به روز ضعیف‌تر و به آستانه مرگ نزدیکتر می‌کند، روحیه جنگنده‌اش باز هم او را وامی‌داشت طرح‌های آبادانی آینده را که برای منطقه خود در سر داشت برایم شرح دهد. می‌گفت که دیگر به تهران نخواهد رفت و هیچ کجا برای او دلپذیرتر از بیرجند نیست. به اندازه بسنده نیز برای خود سرگرمی درست کرده بود. خانه پدری را با باغ و زمین‌های پیرامونش وقف مدرسه عالی امیر شوکت‌الملک علم کرده و بناهای تازه‌ای نیز برای دانشکده‌ها و خوابگاه این مدرسه در دست ساختمان بود. می‌خواست در بیابان‌های دوردست چاه‌های عمیق تازه‌ای در چند نقطه آب‌خیز که سراغ داشت بزند. به تکنیک تازه تولید علوفه در فضای بسیار محدود و با مصرف ناچیز آب، علاقه‌مند شده بود و به من گفت ترتیب وارد کردن یک نمونه از آن را از آلمان یا آمریکا بدهم.

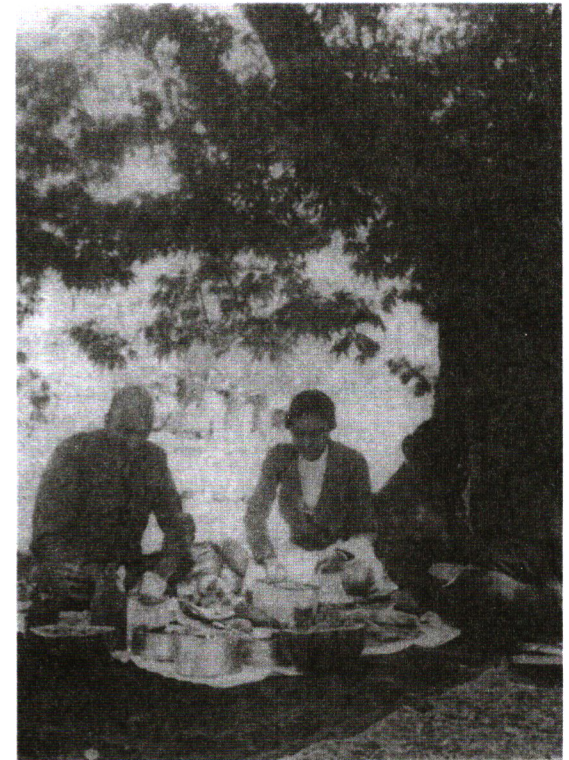
علم عاشق بیرجند و منطقه شرقی ایران بود و طبیعت و مردم آن‌جا را نیک



اسدالله علم



اسدالله علم



محمد ابراهیم علم، فاطمه علم،
اسدالله علم در محوطه
استانداری فارس

می‌شناخت و سخت دوست می‌داشت. با گذشت زمان و بالا رفتن سن، آدمی به آب و خاک خود بیش از پیش خو می‌گیرد و با آن پیوندی استوارتر پیدا می‌کند. در مورد علم بعد بیش از هزار سال تاریخ نیز به آن افزوده می‌شد و خاطره پدر و نیاکان او که همه در همین سرزمین زیسته و چندین سده مرزداران شرق ایران بودند، همیشه در ذهن او زنده بود. نخستین باری که در تاریخ از خانواده او یاد می‌کند، در زمان منصور خلیفه دَوَمِ عَبَّاسی است. «۱۵۸-۱۳۶ هـ ق.» «(۷۷۵-۷۵۴ میلادی)». خراسانی‌ها علیه عرب‌ها شوریده‌اند و منصور یکی از سرداران خود، خازم بن خزیمه را برای فرو نشانیدن آشوب روانه آن دیار می‌دارد، وی پس از یک سال شورشیان را سرکوب می‌کند و خود با طایفه‌اش در قهستان (معرب کوهستان شامل قائن، گناباد، تون و طبس) مسکن می‌گزیند.^۱ از قرار، این خانواده پیوسته امیر منطقه خود و صاحب نفوذ بوده‌اند. تاریخ خانواده از پایان دوره صفویه کاملاً روشن است. امیر اسماعیل خان خزیمه حاکم قائن و فراه، و یکی از سرداران نادرشاه بود. پسر او امیر علم خان نیز در جنگ‌های نادری شرکت داشت و پس از کشته شدن نادر نفوذ فراوانی به دست آورد. این دوره تاریخ ایران همراه با هرج و مرج و دست‌به‌دست شدن تاج و تخت و خونریزی بود. میان بازماندگان دودمان صفوی با نواده‌های نادر جنگ و ستیز درگرفت. کریم خان برخواست و دودمان زند را برپا کرد و سرانجام واپسین پادشاه زند به دست آغامحمدخان قاجار کشته شد و وی به ضرب شمشیر، همراه با قاطعیت و تدبیر، کشور را متحد و آرام ساخت. امیر علم خان و خانواده‌اش نیز در این کشمکش‌ها نقش عمده‌ای داشتند و خود او در این ماجرا کور و سپس کشته شد. با این همه حکومت قائنات به صورت موروثی هم‌چنان در این خانواده ماند و مسئولیت نگهبانی مرزهای شرقی ایران و آرامش منطقه با آنان بود. از زمان ناصرالدین شاه حکومت سیستان نیز به این خانواده واگذار شد و پس از درگذشت امیر علم خان سوم، فرزند ارشد او امیر علی‌اکبر خان حسام‌الدوله (جدّ آقای امیرحسین خزیمه علم) به حکومت سیستان و فرزند

۱. نگاه کنید به: محمد حسین آیتی، «بهارستان، در تاریخ و تراجم رجال قائنات و قهستان»، تهران ۱۳۲۷، شرح حال خاندان علم تا زمان محمد ابراهیم علم (امیر شوکت الملک) بر پایه نوشته‌های این کتاب و هم‌چنین گفت و گو با پیروز مجتهدزاده است.

دوم او امیر اسماعیل خان شوکت‌الملک به حکومت قائنات منصوب شدند. این امیر اسماعیل خان برادر کوچکتری داشت به نام محمد ابراهیم (متولد ۱۲۶۰ شمسی - ۱۸۸۱ میلادی) که با او ۳۸ سال اختلاف سن داشت. چون خود دارای فرزندی نبود، با محمد ابراهیم در واقع رابطه پدر و فرزندی داشت.

جوانی محمد ابراهیم مصادف با بیداری ایرانیان و انقلاب مشروطیت بود. وی برای مأموریتی از سوی برادر خود در تهران بود که خبر مرگ امیر اسماعیل خان رسید و مظفرالدین شاه با انتقال لقب شوکت‌الملک به محمد ابراهیم او را به حکومت قائنات منصوب کرد. امیر شوکت الملک جوان در تهران فرصتی یافت تا با اندیشه‌های آزادی خواهان و سران مشروطه آشنا شود و به آنان بگردد.

از نخستین کارهای او پس از بازگشت به بیرجند تأسیس مدرسه شوکتیه بود، که یکی از کانون‌های اصلی گسترش آموزش در آن منطقه شد.^۱ از این گذشته به گسترش امکانات کار در منطقه بیابانی خود توجه داشت و یکی از خدمات‌های پایدار او در این زمینه به راه انداختن صنعت قالی بافی بر پایه نقش جوشقانی بود.

حکومت امیر شوکت الملک خالی از برخورد و اختلاف نظر با حکومت مرکزی نبود. در هنگام جنگ جهانی اول که ایران بی‌طرفی خود را اعلام کرده بود دولت آلمان با نیت ایجاد آشوب میان پاتان‌های ایالت شمال غرب هندوستان - امپراتوری انگلستان - گروهی را از راه ایران رهسپار افغانستان کرد تا در آنجا با امیر حبیب‌الله خان امیر افغانستان تماس بگیرند. هنگامی که اعضای این هیئت در سر راه خود به بیرجند رسیدند، کنسول انگلستان به امیر شوکت‌الملک فشار آورد تا آنان را توقیف کند و تحویل کنسول‌گری بدهد. امیر با یادآوری بی‌طرفی ایران از این کار سر باز زد و یادآور شد که تنها مقام صالح برای دادن دستور به او در این زمینه دولت مرکزی است. در اثر فشار انگلیسی‌ها، تلگرافی از سوی عبدالحسین میرزا فرمانفرما، صدراعظم وقت، مخابره و دستور توقیف آلمان‌ها صادر شد. ولی امیر به بهانه این که تلگراف

۱. نگاه کنید به: محمد علی منصف «امیر شوکت الملک - امیر قائن»، تهران ۱۳۵۴.

برابر مقررات اداری مخابره نشده است، در اصالت آن تردید کرد و در نتیجه تلگراف دیگری - برابر مقررات - رسید و دولت او را از کار برکنار نمود. البته در این میان آلمان‌ها از خاک ایران بیرون رفته بودند و در واقع امیر حرف خود را به کرسی نشاند. دولت هم پس از یک سال وی را به حکومت قائنات بازگرداند و وی تا ۱۳۰۳ شمسی که دوره قدرت‌یابی رضاخان سردار سپه - و رضاشاه یک سال بعد - است، در همین مقام ماند.

غرور ملی امیر و ایستادگی او در برابر خواست‌های بی‌مورد انگلیسی‌ها و روس‌ها، هیچ‌گاه او را از راه متانت و واقع‌بینی و کوشش برای نگهداری رابطه خوب با نمایندگان این دو کشور بیرون نراند. یکی از گرفتاری‌های او نگهداری موازنه و رفتار به ظاهر یکسان با کنسول‌های انگلستان و روسیه بود. کنسول‌گری انگلستان محل به نسبت خوش آب و هوایی در دامنه کوه داشت، درحالی که کنسول‌گری روسیه در شهر بود و کارکنان آن چاره‌ای جز تحمل تابستان بسیار گرم بیرجند را نداشتند. امیرشوکت‌الملک مزرعه بیدخت متعلق به خود را به رایگان در اختیار روس‌ها گذارد و مشکل را به این صورت حل کرد.

البته رابطه امیر با انگلیسی‌ها - از راه هندوستان - نزدیکتر و صمیمانه‌تر بود. انگلیسی‌ها ایالت‌های خاوری ایران را حریم هند در برابر خطر روسیه می‌شماردند و به هیچ‌رو اجازه نمی‌دادند کسی که با آنان مخالف است، در سیستان یا قائنات حکومت کند. امیرشوکت‌الملک به این نکته آگاهی داشت و با توجه به ضعف دولت مرکزی چاره‌ای جز این نمی‌دید که با نمایندگان دولت زورمند انگلستان کنار بیاید و چه بسا که اختلافات خانوادگی او و پیشینیان او با مداخله کنسول انگلستان حل می‌شد. ولی تردیدی نیست که از این وضع خرسند نبود و همان‌گونه که داستان هیئت آلمانی - که در بالا آورده شد - نشان می‌دهد، آرزو داشت تا آن‌جا که شدنی بود از حیثیت ملی خود دفاع کند. چنان‌که پیش از او نیز پدرش امیرعلم‌خان سوم، هنگام حکمیت گلدسمیث (Goldsmith) برای تعیین حدود مرزی ایران و افغانستان (۱۸۷۲) برای حفظ حقوق ایران به رغم بی‌کفایتی دولت مرکزی، نهایت فداکاری را از

خود نشان داد.^۱

امیر همیشه آرزومند روی کار آمدن دولتی نیرومند در ایران بود و از همان آغاز از رضاشاه پشتیبانی کرد. با توجه به سیاست رضاشاه برای برچیدن بساط خان‌خانی و منتفذان محلی، امیر شوکت‌الملک از ۱۳۱۱ به بعد بهتر آن دید که بیشتر در پایتخت و کمتر در بیرجند بماند تا خیال رضاشاه از جانب او آسوده باشد. در این دوران وی یک سال (۱۳۱۷-۱۳۱۶) استاندار فارس و چندی پس از آن (بهمن ۱۳۱۷ تا شهریور ۱۳۲۰) وزیر پست و تلگراف و همواره مورد محبت رضاشاه بود.

امیرشوکت‌الملک مردی بود شیفته هنر و ادب. با شاعران نوآور زمان خود ایرج میرزا و عشقی و هم‌چنین با سرآمد نقاشان معاصر ایران، کمال‌الملک، دوست بود. با کلنل علینقی وزیر، که پیشگام نوسازی موسیقی ایرانی و دو سال از سوی ارتش مأمور بیرجند بود، دوستی بسیار نزدیکی داشت و فرزندان او کلنل را عمو خطاب می‌کردند، مدتی عبدالحسین شهنازی استاد تار را استخدام و به بیرجند برد و پس از او نیز حبیب سماعی استاد سنتور جزو قشون قائنات و نزد او بود.^۲

امیر محیط بسیار مدرنی در بیرجند در پیرامون خود به‌وجود آورد. بازی تنیس را متداول کرد و به بریج و شطرنج علاقه فراوان داشت. کلنل وزیر، سال‌ها بعد، همواره یادآور می‌شد که اقامت در بیرجند برای او فرصتی بود که هم تنیس یاد بگیرد و هم بریج. با کارمندان کنسول‌گری‌های روسیه و انگلستان و هم‌چنین مدیر انگلیسی بانک شاهی در تماس و رفت و آمد بود و برای آن که

۱. برای آشنایی با ریشه تاریخی پناه بردن مردم دوره قاجاریه به بیگانگان، که بیشتر به علت خودکامگی هیئت حاکم و نبودن نظم و قانون بوده است تا خیانت به کشور، نگاه کنید به مقاله‌های دکتر جواد شیخ‌الاسلامی، «افزایش نفوذ سیاسی روس و انگلیس در ایران عصر قاجار و تأثیر این نفوذ در ایجاد رسم سرسپردگی در میان رجال ایرانی» اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره سی و پنجم و سی و ششم، فروردین - اردیبهشت و خرداد - تیر ۱۳۳۹. اطلاعات درباره نقش امیرعلم‌خان سوم، هنگام تعیین حدود مرزی ایران و افغانستان را مدیون پژوهش پیروز مجتهدزاده هستم که هم اکنون تز دکترای خود را در دانشگاه لندن زیر عنوان «Eastern Iranian Boundaries - The Middle Section» می‌نویسد.

۲. در هنگام اقامت در تهران در زمان رضاشاه نیز همدمان او ادیبانی همچون محمدعلی فروغی و دکتر قاسم غنی بودند.